

درآمدی بر تعامل فرهنگها از منظر سید جمال الدین

داکتر سید حسن اخلاق

درآمد

۱. امروزه فراوان می توان از فرهنگ و فرهنگها سخن گفت و به آسانی آن را به اسمهایی چون غرب، شرق، مسیحی، بودایی، اسلامی، روشن فکری، مدرن و حتی ترافیک افزود. اما با اندکی تامل می توان دریافت که چنین کاربردهایی، سابقه تاریخی و حتی معنایی روشنی ندارد. پیرامون چیستی فرهنگ، مطالبی فراوان گفته شده و خواهد شد، بطوری که مطالعات فرهنگی، علوم فرهنگی و فرهنگ‌شناسی امروزه خود رشته مستقلی برای پژوهش در مجامع آکادمیک را تشکیل می دهد. با این حال نمی توان به بهانه تازه‌گی، گستردگی و پیچیدگی مساله، از تحلیل و سخن گفتن پیرامون آن دست برداشت.

۲. نو بودن معنای امروزی از فرهنگ، امری مختص به جهان اسلام یا فرهنگ واژگانی ما نیست. بلکه این معنا از فرهنگ با قرن هجدهم، یعنی عصر عقل و روشن‌اندیشی غربی مناسبت دارد. زیرا در این عصر، انسان بطور مستقل و ویژه‌ای محور پژوهش قرار گرفت و فرهنگ چیزی دآن استه شد که از مابه الامتیاز آدمی از حیوان حکایت می کند؛ چون محور تاملات این سده، عقل همگانی بود، فرهنگ از نحوه زیستن انسانی (که در ادبیات، هنر، دانشها، مذاهب و نظامهای مختلف فکری ظهور و بروز می یابد و

وجهی نخبه‌گرایانه دارد) به الگوهای از شناخت بشری تغییر یافت؛ الگوهایی که به صورت‌بندی‌های اجتماعی، باورها و عادت‌های رایج، ویژگی‌های قومی، نژادی، دینی و گروهی دلالت دارند. به گمان آنان با تلاش جهت تحقق انسانیت و عقلانیت، این الگوها تکامل‌پذیر و جهانشمول است. همچنین کاربرد مستقل واژه فرهنگ (Culture) به صورت اسم مستقل از این قرن رواج می‌یابد (پهلوان، ۱۳۸۲، ص ۴ و ۵). با توجه به وحدتی که در عقل و طبیعت آدمی به نظر عقل قرن هجدهم می‌آمد، فرهنگ مطلوب بشری نیز می‌تواند تنها به صورت مفرد و فرهنگ واحد متصور باشد (که در یک نگاه می‌توان از آن با عنوان فرهنگ غربی یاد نمود)، اما در پایان همین قرن و بواسطه لوازمی که در عقلانیت قرن هجدهم نهفته بود، هررد (Herder) از فرهنگها به صورت جمع، سخن به میان آورد. او از فرهنگهای ملتها و دورانهای مختلف و حتی فرهنگهای گروههای اجتماعی در درون یک ملت یاد کرد و بدین‌گونه راه را برای سخن گفتن از تعامل، تقابل و نسبت میان فرهنگها گشود، هر چند خود این نگاه در غرب به جنبش رمانتیسیم انجامید و فرهنگ را در مقابل مفهوم تمدن قرار داد.

۳. اینک جامعه بشری با فرهنگهای مختلف و تقابل و تعامل آنها با یکدیگر روبروست که مهم‌ترین آنها برای ما مسلمانان، مواجهه فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی است. در یک نگاه کلی می‌توان دو نوع رویکرد در میان نواندیشان جهان اسلام به فرهنگ غربی دید:

الف. رویکرد کل‌گرایانه: در این نگاه، غرب مانند واقعیتی دیده می‌شود که چونان یک کل، از اجزایی تشکیل شده است. شناختن این کل به شناختن اجزاء آن است. می‌توان اجزائی از آن را گرفت و احیانا با افزودن یا کاستنی، شکلی دیگری از این واقعیت تحقق بخشید. با این چشم‌انداز، غرب مجموعه‌ای از ویژگی‌ها (ی فکری، اخلاقی، سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، هنری، ادبی و...) است که می‌تواند هر جزئی به تنهایی مورد بررسی و پذیرش یا عدم پذیرش قرار گیرند. اندیشه‌ورزانی که این رویکرد را پذیرفته‌اند می‌توانند نسبت به عناصری از فرهنگ غربی (مانند

دموکراسی و...) اقبال نشان دهند و نسبت به عناصری دیگر (مثل هنر یا سینمای غربی) ادبار داشته باشند. پس اقتباس، در این نوع رویکرد معنا دارد.

ب. رویکرد کلیگرایانه: در این نگاه، غرب مانند ماهیتی واحد دیده می شود که چونان یک مفهوم کلی، بدون اجزاء، بلکه دارای ذاتی خاص است. شناختن این کلی، به شناختن ذات یا روح آن است و در نتیجه در رویارویی با آن، نمی توان بخشی از آن را گرفت و احیانا با افزودن یا کاستنی، شکلی دیگری از این واقعیت تحقق بخشید. در این چشم انداز، غرب یک وحدت حقیقی و ذاتی دارد که همان حقیقت، تعیین بخش ویژگی های فکری، اخلاقی، سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، هنری، ادبی و... اوست. نمی توان هیچ یک از آن ویژگی ها را به تنهایی و جدای از آن روح کلی، مورد بررسی و پذیرش یا عدم پذیرش قرار داد. اندیشه ورزانی که این رویکرد را پذیرفته اند نمی توانند نسبت به عناصری از فرهنگ غربی (مانند دموکراسی و...) اقبال نشان دهند و نسبت به عناصری دیگر (مثل هنر یا سینمای غربی) ادبار داشته باشند، بلکه یا آغوش بر همه عناصر فرهنگ و تمدن غربی می گشایند که معمولا غرب زده خوانده می شوند یا پشت به همه عناصر فرهنگ و تمدن غربی می نمایند که غرب ستیز خوانده می شوند.

با توجه به شناختی که نگارنده از اندیشه ها و منویات سید جمال الدین افغانی دارد، وی را از گروه نخست اندیشه ورزان می داند، نوعی اندیشیدن که با خطای منطقی گروه رقیب همراه نیست! سید هرچند به زعم نگارنده بیشتر جزو مبارزان و انقلابیون مسلمان قرار میگیرد تا جزو اندیشه ورزان و نواندیشان، با این همه هنوز آموختنی های بسیاری برای مسلمانان دارد و می توان دید که قبل و بعد و همراه با مبارزه، از عقلانیت و علم سخن میگوید و به وجه عقلانی و علم دوستی اسلام مباهات می کند.

۴. مقاله حاضر می کوشد تا تتبع خود را بر تعامل فرهنگ اسلامی با فرهنگ غربی آنگونه که سید جمال الدین افغانی میاندیشید محصور سازد و از این رهگذر زمینه ای

^۱. برای اطلاع از وجه مغالطی اعتقاد به کلی بودن غرب ر ک به: قراملکی، منطق (۱)، ص ۶-۶۴.

برای اندیشیدن فراهم نماید. همین جا باید افزود که اولاً سید جمال، خود به صورت قرن هجدهمی میاندیشید؛ یعنی بر اساس عقلانیت ولتری (تجربی، غیر پیشینی، خودباور، حسابگرانه و تام‌گرایانه) و شناخت فرهنگ به عنوان نوعی بینش و شناخت که به ظهورات اجتماعی، رفتاری، اخلاقی، هنری و آدابی خاصی میانجامد. ثانیاً این عقلانیت و قرن هجدهم، بنیادهای جهان امروز ما را ساخته است و ثالثاً هر چند امروزه به نظر می‌رسد که لرزه‌هایی بر این عقلانیت افتاده ولی جهان اسلام همچنان درگیر مواجهه با این نوع عقلانیت می‌باشد.

انتخاب سید در این مقاله از آنجهت است که اساساً سید جمال کسی است که نه تنها عالمان و مومنان جهان اسلام را با تغییرات بنیادینی که در آنسوی دنیا (جهان غرب) رخ داده بود بطور فراگیر و جدی آشنا ساخت بلکه کوشید تا تفکر پیرامون نسبت جهان اسلام با جهان غرب را موضوعیت ویژه بخشد. به دیگر بیان او پیشقراول متاملان بر نسبت میان فرهنگها (و مشخصاً فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی) در دوران جدید است و همچنان می‌تواند به عنوان یک نقطه شروع انرژی‌بخش و هدایتگر شناخته شود. چنانکه گفته شده علمای پیشین ما چندان به مقوله فرهنگ، عنایت خاصی نداشتند و اگر از تاملات فارابی و ابن خلدون درگذریم نمی‌توان چندان نکته مستقلی در آثار آنان پیرامون تعامل میان فرهنگها (بر اساس تصویری که امروزه از فرهنگ وجود دارد) یافت. این مطلب نه از کم کاری یا غفلت آنان، که از نوع نگرش آنان بر میخواست. در نگاه آنان تاملی، تامل محسوب میگردید که به امور نظری و ادراکات حقیقی می‌پرداخت، حال آنکه آداب عملی و دنیوی، متناسب با اقتضائات و حوائج آنی و دنیوی، بیشتر با علوم اعتباری سر و کار دارد و فرهنگ نیز در این مقوله فرار میگیرد. بر همین اساس غزالی میگفت که اگر در علم، مقاصد دنیوی منظور باشد، آن علم، وبال است و قاضی عبدالجبار معتزلی، علم کلام را بر فقه به این دلیل ترجیح می‌داد که فقهاء می‌توانند با علمشان به مال و حطام دنیا برسند، ولی متکلمان منظوری جز خدا ندارند (رک به: داوری، ۱۳۵۸، ص ۶-۱۵). اما این نوع نگاه افلاطونی (که تاریخ اندیشه و متفکران

برجسته اسلامی را متأثر ساخته است) در سید جمال دیده نمی شود و از این دید، وی خود آغاز نوعی انگاره جدید است و می تواند چنان فیلسوفی مستقل دیده شود.^۲ سید جمال افغانی فاصله‌ای میان نظر و عمل نمی دید تا احساس گردد که مثلاً می توان بدون عمل و کنش دینی و اسلامی، یک مسلمان و متدین محسوب گردید. همانگونه که آدمی با استعداد فهمیدن و نظر، آفریده شده، با استعداد آفرینندگی و صنعتگری نیز خلق شده است (جمال الدین و عبده، ۱۳۵۶، ص ۹۸) و هر کدام از فکر و عمل، ستون دیگری است (همان، ص ۱۱۵).

اکنون تلاش می‌گردد تا اندیشه‌های سید با توجه به آثار خود وی تبیین شود و از میان آثار گوناگون او نیز بر این سه اثر بسنده گردد: مقالات عروة الوثقی، رساله نیچریه، و لکچر در تعلیم و تربیت. علت گزینش و بسنده نمودن به این سه اثر، اولاً قطعی بودن انتساب آنها به سید، ثانیاً مناسبت آنها با بحث حاضر و ثالثاً بسنده بودن آنها جهت توضیح مراد سید در این بحث است.

بدیهی است که این طرح مطلب و تنظیم و ترتیب سخن، به نگارنده این مقاله تعلق دارد، زیرا از یک سو در زمان او تعامل فرهنگها به صورت امروزی مطرح نبود و از دیگر سو ما باید مفاخر و مآثر خود را باتوجه به زمان و نیاز خود بخوانیم. اما چون سید به نسبت اسلام با غرب، تفاوت اسلام و مسیحیت، علل عقب‌ماندگی مسلمانان، علت پیشرفت غربیان، حتی نسبت فلسفه با فرهنگ و علوم مختلف اندیشید و سخن گفت، می توان نوشته‌های او را گرد آورد و از آنان پاسخ پرسش روزگار خود را یافت.

دو فرهنگ متمایز در نگاه سید جمال

جمال الدین افغانی نه تنها تجربه زیستن در جهان غرب و شرق را داشت که با توجه به شوق وافرش به دریافتن جهانی که در آن می زیست و اتفاقاتی که بر هم‌کیشانش

^۲. به همین خاطر شما می‌توانید در دایرة المعارف بزرگ فلسفی راتلج، ذیل عنوان الافغانی بطور مستقل، زندگی و آراء وی را در کنار زندگی‌نامه‌ها و آراء فیلسوفان بزرگ تاریخ بشر بنگرید.

رخ می داد، مطالعات گسترده‌ای پیرامون فرهنگ‌ها داشت و به نحوه تعامل میان آنان اندیشید.

او در یک نگاه کلی دو نوع فرهنگ (الهی / دینی و غیرالهی / طبیعت‌گرایانه) را از یکدیگر متمایز می‌سازد که مبتنی بر دو نوع بیش و ارزش‌گذاری است. طبق آثار وی، دیگر شئون فرهنگ (به معنای روش زندگی معینی)، یعنی آداب و رسوم، هنر و ادبیات، مراودات اجتماعی و ارتباطات قومی، مذهبی، سیاسی یا اقتصادی و... همه از نوع بیش و ارزش‌های یک فرهنگ برمی‌خیزد. بنابراین باید ویژگی فرهنگ‌های گوناگون را در نگاه جمال‌الدین، از ویژگی‌هایی به دست آورد که وی برای دو نوع بیش و ارزش‌گذاری قائل است و سپس دید که به نظر وی این بیش‌ها و ارزش‌ها چه نسبتی با هم می‌توانند داشته باشند. این دو فرهنگ را می‌توان بر اساس نسبتی که میان نظر و عمل قائلند، نوعی رویکرد که به جهان و انسان دارند و پیامدهایی که برای مدنیت و هیئت اجتماعی دارند شناخت.

هدف ما از پرداختن به این موضوع، توجه به نوعی نگاه است که وی به پایه‌ها (بیش-ها) و خصال (ارزش‌گذاری‌های) این فرهنگ‌ها دارد؛ این نگاه می‌تواند ما را در بازخوانی وضعی که داریم مدد نماید.

نظر تفصیلی سید در این موضوع، در رساله "نیچریه یا ناتورالیسم" وی آمده که اینک گزارش می‌گردد. یکی از ارادتمندان جمال‌الدین در حیدرآباد دکن به نام محمد واصل، با توجه به گسترش روزافزون طبیعت‌گرایان (ناتورالیست‌ها)، از وی می‌خواهد تا پیرامون چیستی، پیدایش و اصول این نوع تفکر مطالبی را بنویسد و بیفزاید که آنها چه نسبتی با مدنیت دارند؟

این رساله در پاسخ به این درخواست به وجود آمده و با توجه به اعتقاد به ابتدای فرهنگ بر عقل و شناخت، به تقسیم‌بندی بر اساس نوع موضع فلسفی می‌پردازد. سید در تقسیم‌بندی اولیه دو گروه از حکیمان باستان را در مقابل هم قرار می‌دهد: متالین که معتقد به وجود موجودات مجرد و در سرسلسله آنان خداوند هستند؛ و مادیین (و

طبیعیین) که به انحصار عالم وجود به مادیات باور داشتند و میگفتند تأثیر و تأثرات موجود در عالم از طبع (ناتور / نیچر) مواد برمی‌خیزد... منظور سید جمال از این تقسیم‌بندی آن است که ضمن بیان نتایج عینی و متقابل باورهای الهی و مادی برای مدنیت و هیئت اجتماعی، نشان دهد که:

”بلاریب دین مطلقاً سلسله انتظام هیئت اجتماعیه است؛ و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد، و اول تعلیم این طائفه [ناتورست‌ها] برانداختن ادیان است” (سید جمال الدین، ۱۳۵۹، ۱۴).

مهم آن است که از نظر سید جمال، می‌توان دو گروه فوق را از روی نتایجی که برای مدنیت بشری و هیئت اجتماعی (و در نتیجه ویژگیهای فرهنگی‌ای که) به وجود آورده، شناخت و به خاطر تاکید مکرر سید بر نتایج مدنی و اجتماعی دین است که ما آن را ذیل فرهنگ دینی مطرح می‌سازیم، چنانکه نتایج مدنی و اجتماعی مادی‌گرایی را ذیل عنوان فرهنگ غیر دینی مطرح می‌سازیم. به همین دلیل، سید جمال میگوید مادیین یا نیچری‌ها به طور یکسان می‌توانند زیر این عنوان‌های گوناگون نهان گردند: حکیم، ظلم‌ستیز، عارف و رازدان، خرافه‌ستیز و منور الفکر، حامی زحمتکشان و بیچارگان، و حتی پیامبر خدا و خیرخواه خلق (همان، ص ۲۷)؛ بررسی این بخش از آراء وی به روشنی نشان از تیزبینی و واقع‌بینی سید جمال دارد؛ اینکه چگونه ممکن است عده‌ای به نام ارزشهای متعالی انسانی یا حتی مقدسات مذهبی، به تضعیف مدنیت و سستی هیئت اجتماعیه مدد رسانند. آنها در این صورت، ذیل هر عنوان و نامی که باشند، جزء ناتورالیستها و ماده‌گرایان و در مقابل الهیون و دینداران قرار می‌گیرند!

الهیون کسانی هستند که با ترویج سه رکن اعتقادی (بینشی) و سه خصلت اخلاقی (ارزشی)، پایه‌های اساسی مدنیت و ترقی را میگذارند. نیچری‌ها در لباسهای مختلف به دنبال تضعیف این سه رکن اعتقادی و سه اصل اخلاقی هستند که توسط ادیان حقه برای قوام مدنیت و پایداری هیئت اجتماعی آنان گذاشته می‌شدند. آن سه رکن اعتقادی و بینشی عبارتند از:

۱. اعتقاد بر اشرافیت انسان بر همه مخلوقات. این باور موجب می شود آدمی خود را برتر از خصلتهای بهیمی و حیوانی دانسته به عالم عقلی متوجه گردد و از این راه به مدارج مدنیت، و بر اساس اخلاق مبتنی بر محبت، حکمت و عدالت، به سعادت برسد. در مقابل کسانی که به کرامت انسانی باور ندارند و وی را در سطح حیوانات تنزل می دهند، در راه سرایشی جامعه انسانی گام بر می دارند.

۲. یقین بر اشرافیت امت خود بر دیگر امتها و باور به ضلالت و گمراهی دیگر امتها. این باور موجب رقابت فضیلت مدارانه با دیگر امتها می گردد و قوم را از قناعت بر دارائیهای موجود، مخصوصاً دارائیهای فرهنگی، هنری، اخلاقی و معنوی باز می دارد و زمینه شرف و عزت و رفاهیت^۳ را میگذشاید:

"پس این عقیده افضل ترین سبب است از برای تسابق امم در مدنیت، و بزرگترین علت است به جهت طلب علوم و معارف و صنایع، و محکمترین موجب است از برای سعی امم در استحصال دواعی علو کلمه و بواعث شرف" (همان، ص ۳۲).

یعنی کسانی که از ارزیابی و سنجش وضع ملت خود با دیگر جوامع احتراز می جویند و از این رهگذر مانع رقابت مثبت جوامع به سوی ترقی و تکامل متوازن میگردند، با پشت کردن به این اصل حکیمانه الهی، در راه مکتبهای مادی گام بر می دارند.

۳. اعتقاد به هدفمند بودن خلقت آدمی جهت اکتساب کمالات تا به عالمی اوسع و اعلی منتقل گردد. داشتن این باور موجب تلاش برای تنویر عقل، تحصیل معارف حقه، فعلیت بخشیدن استعدادهای عالی وجود، تهذیب نفس و تعدیل ملکات وجودی می گردد؛

۳. در هنگام نقل نظریات سید جمال، تلاش رفته تا حدالامکان از عبارات و واژگان خود وی استفاده شود تا هم از گرفتار شدن در رهنوی ترجمه احتراز گردد و هم انسی با زبان سید حاصل شود.

"پس این عقیده بهترین داعی است به سوی مدنیتی که اساس آن بر معارف حقه و اخلاق مهذب می‌باشد، و نیکوترین مقتضی است از برای قوام هیئت اجتماعی که عماد آن معرفت شخص است حقوق خود را، و سلوک اوست بر صراط مستقیم عدالت، و قوی‌ترین باعثیست به جهت روابط اممی که بناء آنها در مراعات حدود معاملات است از روی راستی و صداقت و گزیده‌ترین سببیت از برای مسالمت، و موادعت اصناف انسانها." (همان، ۴-۳۳).

یعنی کسانی که آدمی را رهاشده به دست خویش می‌دانند و نسبت وجودی وی با عالم ماوراء و حتی عالم پیرامونی او را قطع می‌نمایند نمی‌توانند موجبات ترقی و مدنیت جامعه را فراهم سازند. زیرا با از دست رفتن غایتمندی حیات انسانی و عالم، همه چیز روا خواهد بود و در نتیجه سنگی بر سنگی برقرار نمی‌ماند.

وی پس از بیان این سه باور ترقی‌بخش توسط فرهنگ دینی و الهی، بر آن است که این فرهنگ، سه خصلت اخلاقی، ارزشی و اجتماعی مهم را نیز در جامعه نهادینه می‌سازد که به عنوان "سه فایده مهم دیانت" ذکر می‌گردند. آنها عبارتند از: حیاء که به کف نفس از افعال پست و شنیع و در نتیجه به شرافت (به عنوان مدار نظام سلسله معاملات) و عزت و خودباوری نفس انجامد، امانت (به عنوان روح معاملات و مبادلات به عنوان وجه اجتماعی و سیاسی انسان) و صداقت (به عنوان رکن جلب منافع و دفع مضار) (همان، ص ۳۴-۴۰).

جمال الدین حسینی پس از توضیح مفصل پیامدهای مثبت این اصول و خصال دینی برای جامعه می‌نویسد:

"این منکران الوهیت، یعنی نیچری‌ها، در هر زمان که پیدا شدند و در هر امت که ظهور نمودند، مقصود اصلی و مراد حقیقی ایشان این بود که به واسطه مبادی فاسده و اصول باطله خود آن قصر مسدس الشکل سعادت انسانیه را، که عبارت از این عقائد ثلاثه شریفه و آن خصائل جلیله سه‌گانه بوده باشد، از بیخ براندازند و درهای شقاوت و بدبختی را به روی این بیچاره انسان

بگشایند، و از عرش مدینتش فرود آورده بر خاک مذلت و وحشت و حیوانیتش بنشانند." (همان، ص ۴۱).

آنگاه او به ظهورات تاریخی مختلف نیچری‌ها در میان اروپائیان و مسلمانان می‌پردازد و این که چگونه در دوره‌های مختلف تاریخی در لباس باطن‌گرایی در مصر، در لباس بابت در ایران و در لباس اندیشه‌های جدید در ترکیه (عثمانی) مسلمانان را از اوج عزت به حضيض مذلت کشانید (همان، ص ۶۳-۵۴). بدین‌گونه جمال الدین به روشنی خاطر نشان می‌سازد که ملاک فرهنگ الهی و دینی، اعطاء خودباوری فردی و ملی (به معنای دینی)، مهیاساختن زمینه رقابت مثبت با دیگر جوامع به سوی ترقی و تعالی و حتی پیش‌رفتن از آنها و هدفمندی حیات دنیوی (از نظر فکری و بینشی) و گسترش اخلاق و رفتار مبتنی بر حیاء، امانت‌داری و صداقت (از نظر عملی و ارزشی) است. بنابراین کسانی که یا به کرامت انسانی معتقد نیستند یا آن را با رفتار و اعمال خویش پاس نمی‌دارند؛ یا افضلیت امت خود را باور ندارند یا با چشم‌پستنی بر واقعیتها و عینیت‌یافتن آن، تنها در توهمات و خیالات و نظریات، آن را موجه می‌نمایند؛ یا تصویر هدفی متعالی و مترقی برای جامعه خویش ندارند یا آن را کارا نمی‌سازند؛ و آنانی که رفتار فردی و اجتماعی مبتنی بر حیاء، امانت‌داری و صداقت را نهادینه نمی‌سازند (به گفته سید مانند نیهیلیستها در غرب و صوفیان در جهان اسلام)، در مقابل حکمت بالغه الهی ایستاده‌اند و لذا از ثبات و پایداری برخوردار نخواهند شد. آنان به فرهنگ مقابل تعلق دارند. فرهنگ برخواسته از مکتب نیچریه که چون به اشرفیت انسان معتقد نیست، آدمی را در حد بهایم و چهارپایان فرو می‌کاهد؛ چون به افضلیت امت خود باور ندارد زمینه تسابق در خیرات و مدارج مدنی را از بین می‌برد؛ چون به هدفمندی حیات آدمی باور ندارد از شقاق، نفاق، حرص، ابطال حقوق، جنگ و فریب نمی‌پرهیزد؛ چون به حیا ایمان ندارد، با فساد و رذایل اخلاقی پیوند می‌خورد، چون به فضیلت امانت‌داری آراسته نیست، نمی‌تواند امنیت را در جامعه برقرار سازد و بدینگونه مقدمه تضييع حقوق و مصائب می‌گردد و چون به صداقت پشت نموده‌است

به استیلاي پریشانی و سستی در جامعه میانجامد! ممکن است تصور گردد که می توان بر اساس اخلاقیات (و مشخصاً شرافت نفس محض) بدون باورهای بنیادین نظری، بنیان جامعه‌ای عادل و سعادت‌مند را گذاشت. سید پاسخ می دهد که به دلایلی متعدد این کار امکان‌پذیر نیست؛ از آن جمله اینکه دیده می شود احساسات اخلاقی اقوام گوناگون، متفاوت هستند و این تفاوتها نمی تواند ذاتیت مسائل اخلاقی را نفی نماید؛ در آن صورت ملاک شرافت نفس صرفاً مصالح زندگی خواهد بود و چنانکه عده‌ای در موقعیتی قرار گیرند که از مصلحت‌نگری‌های عمومی رها باشند، دیگر انگیزه‌ای برای حفظ شرافت نفس خود نخواهند داشت؛ چنانکه همین مساله در تنهایی‌ها و قرارگرفتن در خلوت‌ها نیز وجود دارد. پس باید بنیادی اعتقادی برای کف نفس و حفظ شرافت یافت، که همان اعتقاد به توحید و معاد است (همان، ص ۶۸-۷۴).

مسلمانان و فرهنگ الهی

حال اگر بخواهیم تقسیم‌بندی سید را عینی بسازیم و مصداقهای این دو فرهنگ را بجوییم خواهیم دید که فرهنگی که در میان مغرب‌زمینیان حاضر رایج است صرفاً غیرالهی و طبیعت‌گرایانه نیست، چنانکه فرهنگ رایج میان مسلمانان حاضر صرفاً الهی نیست. دلیل بر این مطلب نشانه‌های آشکار موجود در این جوامع است. آنچه مهم است اینست که فرهنگها مبتنی بر نوعی نگرش و کنش ارزش‌باورانه هستند، نگرش و کنشی که رابطه‌ای متقابل و تعاملی دوسویه با همدیگر دارند.

یکی از ایده‌های مشهور و اصلی سید جمال، تمایزی است که وی میان اسلام و مسلمانان حاضر می گذارد. به نظر او مسلمانان باید به دو دلیل از بهترین شان دنیوی و اخروی برخوردار باشند:

۱. به دلیل تعلق داشتن به فرهنگ دینی و الهی (در نسبت به طبیعت‌گرایان و ماده-باوران).

۲. به دلیل برخورداری از برترین دین‌ها (در نسبت با دیگر الهیون). زیرا اسلام کوشیده است که با تاکید بر این چهار اصل، زمینه‌رهای آدیان از خرافات و

باورهای تحدیرکننده و تنویر عقلهای وی را مهیا سازد: توحید (رهانیدن آدمی از کرنش در برابر آدمی یا موجودی غیر از خدا و انحصار خلقت، تصرف، تفوق، اعطاء، ممانعت، اعزاز و هلاکت به او)، اعتقاد به استعداد متعالی تک تک افراد به تمام مدارج عالی بشری غیر از نبوت، تاکید بر برهانی بودن باورهای دینی هر فردی و احتراز دادن وی از استناد به مسائل گمان‌انگیز و تحریم تقلید در عقاید، و امر به معروف و نهی از منکر (سید جمال الدین، ۱۳۵۹، ۸۲-۷۵).

چون سید از محاسن و امتیازات چهار نکته فوق در دیانت اسلامی سخن می‌گوید، همزمان پیش‌بینی سوالی مقدر نموده به شیوایی آن را پاسخ می‌دهد و بدینگونه رساله-اش را پایان می‌برد که عیناً ذکر می‌گردد:

"و اگر کسی بگوید چون دیانت اسلامیه چنین است پس چرا مسلمانان بدین حالت محزنه می‌باشند؟ جواب می‌گوییم: چون مسلمان بودند، بودند چنانکه بودند، و عالم هم به فضل آنها شهادت می‌دهد و اما الان پس بدین قول شریف اکتفاء خواهیم کرد: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم" (همان، ۸۲).

مسلمانان و فرهنگ غربی

سید به طور واقع‌بینانه‌ای به تحلیل فرهنگ حاکم بر غربیان روزگار خود که نوعی ترقی، رفاه و مدنیت را به همراه دارد، می‌پردازد. واقع‌بینی وی، او را به این نکته می‌رساند که فرهنگ غرب را صرفاً و تماماً مادی و ناتورالیستی نداند، زیرا یکی از پایه های این فرهنگ، حکمت حکیمان الهی چون سقراط، افلاطون، ارسطو و... است (همان، ص ۱۶)؛ این حکیمان همان اصول و خصایلی را ترویج می‌کردند که اقتضای فرهنگ دینی و الهی است. جمال الدین که گاهی به نوعی رویکرد پوزیتیویستی نزدیک می‌شود (مثلاً رک به: جمال الدین و عبده، ۱۳۵۶، ص ۱۰۰؛ سید جمال، ۱۳۵۸، ص ۱۳۵-۱۴۷) از این منظر هم نمی‌تواند بی‌ارتباط مستمر با واقعیت‌های عینی سخن گوید. او هیچگاه فراموش نمی‌کند که دو نوع فرهنگ پیش گفته، دو نوع الگو و

سرمشقِ بینش و ارزش‌اند، که همواره می‌توانند تعین‌بخشِ وجوه مختلف زندگی اجتماعی (اعم از هنر، ادبیات، معماری، روابط اجتماعی، گزینش‌های سیاسی و اجتماعی، آداب و رسوم و... یعنی فرهنگ) باشند، نه آنکه دو نوع موجود باشند؛ اگر بخواهیم از تعبیر ایمانوئل کانت استفاده کنیم می‌توان گفت آنها صرفاً ایدئالهای جهت‌بخش هستند. به همین دلیل، سید جمال گاه‌ها نشان می‌دهد که چگونه انتخابهایی دیگر، بر فضایی که در یک فرهنگ خاصتر حاکم بود، تأثیر گذارد و حتی فرآورده‌ای متضاد با آن را به وجود آورد. مثلاً او در یکی از مقالات عروة الوثقی با عنوان "مسیحیت و مردم آن؛ اسلام و پیروان آن"، با بیان تقابل اصول دیانت اسلامی (عزت خواهی، برتری‌جویی و عدم تسلیم در برابر قوانین و سنتهای ضد اسلامی) با اصول دیانت مسیحی (موجود) (ترویج مطلق صلح و تسلیمی، تحقیر زندگی دنیوی و مادی، و تبلیغ خضوع در برابر قدرتمندان) می‌پرسد چگونه هر دو ملت بر خلاف اصول دیانت خود عمل کردند و به جایگاهی رسیدند که برعکس اقتضای خواسته دینی آنان بود. وی نتیجه می‌گیرد که چون دیانت مسیحی توسط عالمان آگاه به ادیان سابق، زمان شناس و معطوف به عمل ترویج شد زمینه پیشرفت غربی‌ها را مهیا ساخت. ولی چون مسلمانان پس از دوران شکوفایی تمدنی خود، گرفتار جبرگرایی، اندیشه‌های زندیقی (طبیعت‌گرایانه) و احادیث مجعول شدند، به انحطاط و عقب‌ماندگی دچار گشتند (جمال الدین و عبده، ۱۳۵۶، ص ۹۸-۱۱۱).

بنابراین سید به روشنی بیان می‌دارد که ترقی و سرفرازی هر ملتی مرهون قرین شدن آن با فرهنگ الهی و بالعکس انحطاط و سرافکندگی هر ملتی مرهون قرین شدن آن با فرهنگ ناتورالیستی است، فرقی نمی‌کند که آن ملت، شرقی باشد یا غربی، به ظاهر مسلمان باشد یا مسیحی. وی یکی از مقالات عروة الوثقی را با این جمله شروع می‌کند: "سنتهای ثابت خداوند درباره امتهای و جوامع، در مورد جامعه اسلامی هم ثابت و لایتغیر است" (همان، ص ۲۷۲). اگر سنت الهی به طور یکسان برای همگان جاریست، پس راه ترقی یا انحطاط به طور یکسان بر روی همگان گشوده است و هیچ امتی به

طور خاص، بیمه نگردیده و تضمین نشده است. این سنتها به خوبی در قرآن کتاب آسمانی مسلمانان بیان شده است و هر کس آن را به کار بندد راه خود را یافته است. با این مبناست که وی بر آن است ترقی‌های امروزی غرب نیز از تأثرات اسلامی است، مانند تأثیر پذیری لوتر از اسلام (سیدجمال، ۱۳۵۹، ص ۷۹).

با اینهمه نگارنده بر آن است که در اینجا سید جمال آموختنی‌های بیشتری دارد که توجه بدانها کمتر صورت گرفته است. وی در ۸ نوامبر ۱۸۷۲م. در آلبرت هال کلکته سخنرانی مهمی ایراد می‌نماید که با عنوان "لکچر در تعلیم و تعلم" مشهور است. در این سخنرانی یکی از مهمترین نکات کلیدی اندیشه‌های سید مطرح می‌گردد و در واقع راه حل کلیدی پیشنهادی وی برای جبران عقب ماندگی جهان اسلام بیان می‌شود. به نظر ایشان عقب ماندگی جهان اسلام از عقب ماندگی علمی بر می‌خیزد. علی‌رغم ترویج و اشاعه دانش‌های گوناگون در جهان اسلام، ولی چون این دانش‌ها با یکدیگر در هم پیوندی نیستند، و پیکر یا درخت واحد و حقیقی علوم وجود ندارد، رشد شاخه‌ها یا رشته‌های مختلف علمی به تنهایی می‌شود؛ حتی گاهی مشکلاتی را به وجود می‌آورد، مثل شکاف موجود میان علوم انسانی و علوم پایه و تجربی در جوامع اسلامی. برای رفع این مشکل باید علمی بنیادین را ارج نهاد که روح جامع کلی دانش‌ها و نگهدارنده آنهاست:

"آن علم که به منزله روح جامع و پایه قوت حافظه و علت مبقیه بوده باشد، آن علم فلسفه یعنی حکمت است... اگر فلسفه در امتی از امم نبوده باشد و همه آحاد آن امت عالم بوده باشد به آن علمی که موضوعات آنها خاص است ممکن نیست که آن علوم در آن امت مدت یکقرن یعنی صدسال بماند و ممکن نیست که آن امت بدون روح فلسفه استنتاج نتایج از آن علوم کند" (سیدجمال، ۱۳۵۸، ص ۹۲).

از نظر وی، عامل اصلی پیشرفت امروزی غربی‌ها فلسفه آن است و بدون فلسفه‌ای که پیوند میان دانش‌های گوناگون برقرار نماید و حیات به عالم بشری بدمد نتوان راه ترقی

و تعالی را یافت. به نظر او اگر امتی، واجد علمی نباشد ولی روح فلسفی را واجد گردند بلاشک می توانند آن علوم فاقد را بدست آورند.

از دیگر سو، سید بر آن است که مسلمانان دوران شکوفایی تمدنی و قرارداداشتن در اوج عزت و بزرگی را پشت سرگذارده‌اند. آیا در آن دوران شکوفایی این تمدن نیز از اقبال به فلسفه یونانی و تاسیس دارالحکمه‌ها به وجود آمد؟ گاهی برخی چنین پاسخ داده‌اند ولی پاسخ سید از این سخن، بسیار ژرفتر است. به نظر او دین اسلام، با گسترش خود، همانگونه که حیاتی تازه به کالبد خسته و وامانده بشریت می‌بخشید، روح فلسفه را ترویج می‌کرد. وی می‌نویسد:

”مسلمانان صدر اول را هیچ علمی نبود لیکن بواسطه دیانت اسلامی در آنها یک روح فلسفی پیداشده بود و بواسطه آن روح فلسفی از امور کلیه عالم و لوازم انسانی بحث کردن گرفتند و این سبب شد که آنها جمیع آن علوم را که موضوع آنها خاص بود در زمان منصور دوانقی از سریانی و پارسی و یونانی به زبان عربی ترجمه نموده در اندک زمانی استحصال نمودند. فلسفه است که انسان را بر انسان می‌فهماند و شرف انسان را بیان می‌کند و طرق لائقه را به او نشان می‌دهد. هر امتی که روی به تنزل نهاده است اول نقصی که در آنها حاصل شده است در روح فلسفی حاصل شده است، پس از آن نقص در سائر علوم و آداب و معاشرت آنها سرایت کرده است.“ (همان، ص ۹۳)

این توجه سید از نکات ظریفی است که اکثر مصلحان فکری و اجتماعی جهان اسلام از آن غافل بوده‌اند. واقعیت آن است که سالهاست ممالک اسلامی از شاخه‌ها و رشته‌های علمی غرب، بهره می‌برند و بدین گونه تکنولوژی، سخت‌افزارها و حتی نرم افزارهای فرهنگ غربی را به جامعه خویش وارد ساخته‌اند، اما جز بقای در عقب ماندگی، گسترش فسادها و ریزش ارزشها و فزونی شکاف میان نسلها و حتی طبقات، دستاوردی نداشته، در علم، مقلد و در تکنیک، حداکثر مونتاژگرند. این جز به خاطر

غفلت از درختی که این علوم را نتیجه می دهد نیست. همچنین سید به خوبی به تأثیر دعوت اسلام در ایجاد روح فلسفی توجه نموده و متذکر شده‌اند که ایجاد چنین روحی، مایه رشد تمدن اسلامی و مدنیت مسلمانان شده است و این هم نکته‌ای است که دیگر مصلحان جهان اسلام از آن غفلت ورزیده‌اند. منظور سید از آفرینش روح فلسفی در میان مسلمانان توسط اسلام، بیشتر "طلب شناخت" (عشق به دانایی به عنوان معنای لغوی و حتی اصطلاحی فلسفه) است تا داشتن یا یادگرفتن آموزه‌هایی خاص! اسلام روح حقیقت‌جویی را پرورش داد که خود فهمیدن را ارج می گذارد، نه فهمیدن برای سودبردن! و این البته بعد از وسعتی بود که فرهنگ اسلامی برای معیشت مردم فراهم ساخته بود. زیرا:

"فلسفه، خروج از مضیق مدارک حیوانیت است به سوی فضای واسع مشاعر انسانیت، و ازاله ظلمات بهیمة است به انوار خرد غریزی، و تبدیل عمی و عمش است به بصیرت و بینائی، و نجات است از توحش و تبریر جهل و نادانی به دخول در مدینه فاضله دانش و کاردانی، و بالجمله صیروت انسان است انسان، و حیات اوست به حیات مقدسه عقلیه- و غایت آن کمال انسانی است(در عقل و نفس و معیشت) و کمال در معیشت و رفاهیت در زیست، شرط اعظم است کمال عقلی و نفسی را، و نخستین سبب است از برای حرکات عقلیه انسان و خروج آن از دایره حیوانات، و بزرگترین موجبی است به جهت انتقال قبائل و امم از حالت بدات و توحش به حضارت و مدنیت، و اوست علت اولای انشاء معارف و ایجاد علوم و اختراع صنایع و ابداع حرف" (سیدجمال، ۱۳۵۸، ص ۱۳۵).

۳. چنانکه استیس در "تاریخ انتقادی فلسفه یونان" خاطر نشان می‌سازد، شناخت برای شناخت، یکی از چیزهایی است که فلسفه را از مکاتب فکری‌ای چون نحله‌های هندی جدا می‌سازد. رک به: استیس، ۱۳۸۵، ص ۳۴.

دیدگاه سید پیرامون فلسفه قابل تقلیل به آموزه‌ها، دکترین‌ها و آراء فلسفی نیست، چه رسد بدان که به آموزه‌های فلسفه غربی فروکاسته شود، که حتی آگاهی خود سید از فلسفه‌های غربی ناچیز و اشتباه است. (مثلاً در آمیختن ناشیانه اپیکوریان و کلیون، سید جمال، ۱۳۵۹، ص ۵۱، یا باور به خودپرستی اگزیستانسیالیست‌ها؛ همان، ص ۴۷) و حتی اطلاعات تاریخی وی از غرب نیز ضعیف است (مثلاً باور به احیاء مسیحیت توسط ناپلئون؛ همان، ص ۷۳). آنچه مهم است این دو نکته است:

۱. اهمیت ویژه‌ای است که سید بر اتخاذ منش عقلانی و علمی قائل است. زیرا آن را مایه تمایز آدمی از دیگر موجودات می‌داند و می‌توان بر ابتدای بر آن، به سوی تحقق فرهنگ الهی گام برداشت.

۲. توجه به وجه منحصر به فرد عقلانی اسلام تا بدانجا که گوید هیچ دینی به اندازه اسلام از این فضیلت برخوردار نیست (همان، ص ۷۶ و ۸۰). این توجه هم می‌تواند راهبردی اساسی برای ترقی و تعالی مسلمانان به دست دهد و هم نسبت آنان را در مواجهه با فرهنگ‌های دیگر روشن سازد.

با توجه به نکات فوق می‌توان دریافت که فرهنگ حاضر غرب و اسلام، هیچکدام از خلوص و وحدت وضع برخوردار نیستند (چون انتقادات سید از سیاست استعماری غرب مشهور است از ذکر آنان خودداری گردید)؛ آنان آمیخته‌ای از نکات مثبت و منفی هستند. هر دو سرچشمه‌ای الهی (توسط حکمای الهی) دارند، با این تفاوت که فرهنگ اسلامی به دلیل برخورداری از دیانت عقل‌پرور اسلامی (در مقابل دیانت مسیحی فرهنگ غرب) از امتیاز خاصی برخوردار است. هر دو نیز با دشمنی یگانه (ناتورالیست‌ها یا ماده‌گرایان) روبرویند. اگر فرهنگ، ویژه موجودات انسانی است و با جنبه خاص انسانی (عقل و شناخت) پیوند دارد، پس بهترین راه فراروی انسانها نیز، ارزیابی عقلی فرهنگهاست. در این ارزیابی، ناخالصی و در عین حال نقاط مثبت و منفی و در نتیجه ضرورت تعامل میان این فرهنگها آشکار میگردد. تعامل میان این فرهنگها می‌تواند خود راهی باشد برای توجه به فرهنگ ایده آل و جهت بخش، زیرا

طرفین دعوا نمی توانند، خود قاضی دعوا باشند و بدین گونه فرهنگ ایده آل الهی می تواند چونان معیار و محکی برای ارزیابی طرفین مورد استفاده قرار گیرد. این راهی است که نباید در پیچ و خم های زندگی مسلمانان و دنیای تعامل فرهنگها مغفول واقع گردد.

نتیجه گیری

سید جمال الدین بر اساس نگرش ها، ارزش ها و کنش های متفاوت، دو نوع فرهنگ را از یکدیگر متمایز می سازد. آن دو، چنان دو قطب، در برابر یکدیگر و در دو جهت کاملاً مخالف قرار می گیرند، ولی چون به موجود پیچیده و انعطاف پذیری چون به انسان مربوط هستند، به هیچ وجه تحقق صرف و خالص ندارند؛ یعنی در جهان اسلام و غرب عناصری از یکی با عناصری از دیگری در هم آمیخته است. صرافت و خلوص، یک ایده آل جهت بخش است که مانند قطب نما سمت و سوی حرکت و تحول فرهنگ را مشخص می سازد. مسلمانان هرچند از لحاظ مبنا و وضع بایسته، از فرهنگ الهی و مطلوب برخوردارند، ولی از لحاظ واقعیتها و تحقق وضع امروزی به فرهنگ ناتورالیستی آلوده شده اند. رهایی از این آلودگی، نیازمند عزمی مبتنی بر دانش طلبی و عقل پروری است.

جمال الدین به روشنی خاطر نشان می سازد که ملاک فرهنگ الهی و دینی، اعطاء خودباوری فردی و دینی، مهیاساختن زمینه رقابت مثبت با دیگر جوامع به سوی ترقی و تعالی، هدفمندی حیات دنیوی، و گسترش اخلاق، رفتار و هنجارهایی مبتنی بر حیا، امانت داری و صداقت است. این فرهنگ متناسب با نظام هستی است و از حمایت های قانونهای حاکم بر جهان (سته های ثابت الهی) برخوردار است. در مقابل فرهنگ ناتورالیستی، با بی اعتقادی یا بی اعتنائی به کرامت انسان، شرافت ملت و هدفمندی جهان و ارزشهای سه گانه فوق (به گفته سید مانند نیهیلیستها در غرب و صوفیان در جهان اسلام)، در مقابل حکمت بالغه الهی ایستاده اند و لذا از ثبات و پایداری برخوردار نخواهند شد.

اندیشه های سید جمال الدین حسینی، با تمام نقاط قوت و ضعف‌اش، مملو از درسی است که می تواند برای امروز ما خواندنی و آموختنی باشد. وی به خوبی دریافته بود که پیشرفت غربی، نتیجه تفکر بنیادین آن است و با هشیاری میگفت اگر ما آن مایه وحدت و قوام دانش‌ها (یعنی تفکر بنیادین) را به دست نیاوریم، در راه پیشرفت، دستاوردی نخواهیم داشت. با اینحال برق تمدن غربی، چشم وی را از دیدن واقعیت‌ها و در نتیجه شناختن و طرح برجستگیهای فرهنگ دینی و به ویژه اسلامی ناتوان ساخت. او به اسلامی باور داشت که این روح تفکر بنیادین و علم دوستی را می‌پرورد و با پرورش عقل پیروان خویش بدانان خودباوری، توان مسابقه در تحصیل کمالات دنیوی و اخروی، نیرومندی ایمانی، اخلاق و ارزشهای اجتماعی و مدنی می‌بخشد. پیروان راستین این دین نه تنها از مواجهه علمی و عقلی با دیگر فرهنگها و اهمه‌ای ندارند که به گرمی از آن استقبال می‌کنند و بدینگونه در جهانی که هراس جنگ تمدن‌ها آن را ناامن ساخته است سخن از تعامل و گفتگوی منطقی بین فرهنگها میگویند. آنانی که سخن منطقی را پاس می‌دارند و در خویش غلّ و غش و مغالطه‌ای افشا شدنی نمی‌نگرند، نیازی به ترویج "اسلام‌هراسی" ندارند و می‌توانند با دینی که به ترویج عقلانی باورهای خود افتخار می‌کند و رشد عقلانی بشر را از اصلی‌ترین خواسته‌های خود می‌داند بر سر سخن منطقی بنشینند و از ویژگیهای مثبت آن برای جهان خویش نور و نیرو دریابند. آیا بشر پرمدعا و به اصطلاح راسیونالیست مدرن به چنین ظرفیتی رسیده است و می‌تواند چنانکه روشن‌اندیشان هدایتگر آن میخواستند، از تاریکی توهمات و پیشفرضهای خودساخته برآیند و واقعیتها را بنگرند؟! جمال الدین افغانی چنین واقع‌بینی‌ای را پیشفرض تعامل میان فرهنگها می‌داند.



منابع و مأخذ

۱. احمدی، بابک، کار روشنفکری، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵.
۲. استیس، والتر ترنس، تاریخ انتقادی فلسفه یونان، ترجمه یوسف شاقول، قم: دانشگاه مفید، ۱۳۸۵.
۳. پهلوان، چنگیز، فرهنگ‌شناسی، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۲.
۴. داوری، رضا، مقام فلسفه در تاریخ دوره اسلامی، تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۸.
۵. سید جمال‌الدین، نیچریه یا ناتورالیسم، قم: موسسه دارالکتاب، ۱۳۵۹.
۶. سید جمال‌الدین و محمد عبده، عروة الوثقی، ترجمه زین‌العابدین کاظمی خلخالی، تهران: حجر، ۱۳۵۶.
۷. سید جمال‌الدین، مقالات جمالیه، جمع‌آوری میرزا لطف‌الله خان اسدآبادی، استنساخ و ترتیب میرزا صفات‌الله خان جمالی، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۵۸ (بر اساس نسخه ۱۳۱۲).
۸. قراملکی، احد، منطق ۱، ویراسته غلامحسین ابراهیمی دینانی، تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۶.
۹. Routledge Encyclopedia of philosophy , CD Rom, Version ۱.۰ , London ; Routledge, Edward Craig (ed.).